

پندهای استاد

توصیه های مرحوم



علامه شعرانی به طالبان علم*

ترجمه: محمد دزفولی

هفتم شوال ۱۴۱۳ (مطابق با دهم فروردین ۱۳۷۲) مصادف است با بیستمین سال درگذشت مرحوم آیت الله علامه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی قدس سره که دانشمندی کم نظیر و گمنام، و بحق جامع رشته های گوناگون علوم، چون: فقه، اصول، تاریخ، نجوم، ادبیات، حکمت، ریاضیات، قرآن و حدیث بود و بیش از چهل اثر ارزنده و گرانسنگ و پرمایه، از خود برجای نهاد، و آنچنان که شایسته چهرهٔ يك عالم ربانی است با اخلاق نیکو و پسندیده، و با گفتارها و اندیشه های عمیق و سنجیده، به پاسداری از مبانی اصیل اسلامی، و احیای معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام پرداخت.

* - شایان ذکر است که این مقاله قبلاً در مجلهٔ کیهان فرهنگی، سال چهارم، شماره سوم (خرداد ماه ۱۳۶۶) منتشر شده بود.

وی عالمی بود پارسا، فروتن، آزاده، و رهیده از قید تکلف که در دهه‌های اخیر، در زاویه‌ای از شهر بزرگ تهران، آرام و گمنام، در پناه کتابها و تألیفات و اندیشه‌های والای خویش، روزگار را به سر می‌برد و بر ویرانی خانه علم توسط حکومتگران ستم پیشه، سخت تأسف می‌خورد.

او زاده و پرورده خاندانی بود که همه، مردان علم و دین بودند و گویی تراث علمی خویش را یکباره ارزانی این خلف صالح ساخته‌اند که این چنین عالمی ذوفنون و صاحب نظر در هر رشته‌ای از علوم، پدیدار گشته و مایه روشنایی چشم اهل علم شده است.

در خلال نگارش شرح زندگانی وی در برنامه «سیمای فرزندانگان» - که طی پنج برنامه از صدای جمهوری اسلامی ایران پخش شد - به نوشته‌های ارزشمندی از ایشان برخوردیم که به طور پراکنده در لابلای کتب، و به صورت حاشیه درج شده بود. از آن جمله نوشتار زیرین است که در حاشیه کتاب وافی، در انتهای جلد سوم، چاپ شده است.

از آنجا که این نوشتار حاوی نکات بسیار آموزنده‌ای بود و در حقیقت حاصل يك عمر تجربه از سوی شخصیتی بلند پایه به شمار می‌رفت، بنا به پیشنهاد دانشمند محترم استاد علی اکبر غفاری مبادرت به ترجمه آن نمودم. در ضمن از ایشان به خاطر بازبینی ترجمه کمال تشکر را دارم. ناگفته نماند که عنوانها از سوی مترجم انتخاب شده است تا مطالب متمایز و قابل فهمتر گردد.

توصیه‌ای به برادرانم: - یعنی طالبان علوم دین، و پژوهندگان آثار سرور انبیاء(ص) که بدین کتاب می‌نگرند...

بزرگترین چیزی که بر طالب علم واجب و ضروری است، خالص گردانیدن نیت برای خداوند متعال است؛ زیرا تنها اوست که بنده را توفیق می‌دهد و وسایل طاعت خویش را برایش فراهم می‌آورد و هموست که راه درست را در قلوب بندگانش الهام می‌بخشد. اگر اخلاص نیت نباشد هیچ کس موفق نمی‌شود

.....

۱ - مرحوم شعرانی، این مقاله را در حاشیه کتاب وافی، انتهای جلد سوم نگاشته‌اند و منظور از کتاب، همان وافی است.

از نردبان دانش بالا رفته، یا از آموخته‌های خود سودی برد.

دلیل

کسی که علم را برای دنیا فرا می‌گیرد هنگامی که دریافت آن دانش، دنیای او را سودی نمی‌بخشد و بر منزلت و مقامش چیزی نمی‌افزاید و تأثیری در شهرتش میان مردم ندارد، مسلماً فراگیری آن علم را رها خواهد کرد - علی‌رغم آنکه طلب علم بر او واجب است و درك رموز دین او را مفید خواهد بود - مثلاً اگر ببیند که علم تفسیر قرآن و حدیث، شهرت و منزلتی را پدید نمی‌آورد آن دو را ترك گفته و به ناحیتی روی می‌کند که آن دو را موجب شود. اما اگر نیت او در این رهگذر تنها (تقرّب به) ذات اقدس باری تعالی، و نیز پاسداری از آثار رسول خدا (ص) و همچنین فراخواندن مردم به آیین استوار و پابرجای اسلام و رهنمونی آنان به صراط مستقیم باشد، مسلم است که اموری را بر می‌گزیند که فایده و سود آن برای دین، بیشتر و کاملتر باشد، هر چند که بر دنیای او نفعی مالی، مترتب نگردد و در مقام و منزلتش، افزایشی حاصل نیاید.

از دیگر واجبات

از دیگر اموری که بر طالب علم واجب است، پارسایی و پرهیز از حرامها و مسائل شبهه‌ناک، و نیز مواظبت بر عبادات است؛ زیرا هیچ کس از علم خود، سودی نمی‌برد مگر آن را با عمل مقرون سازد. دل‌های مردمان نیز به واسطه عالم بی‌تقوا آرامش نمی‌یابد. مردم بدو بدگمان می‌شوند و برگفتارش اعتماد نمی‌کنند، و در نتیجه دانش او در سینه‌اش باقی می‌ماند و فایده‌ای برای دیگران ندارد و هرگاه علم عالم در عمل خود او تأثیری نبخشد و موجب تهذیب نفس و تزکیه درون او نشود، پرواضح است که تأثیر نبخشیدنش در دیگر مردمان، به طریق اولی است.

پرهیز از وساوس شیطانی

گاهی شیطان پلید با وسوسه خود در سینه طلاب، آنان را از انجام عبادات مستحبی باز می‌دارد بدین بهانه که طلب علم واجب است و نمی‌تواند با مستحبات و نوافل

در عرض یکدیگر قرار گیرد. هرچند این گفتار، درست به نظر می‌آید ولی غالباً هدف باطلی از آن اراده می‌شود؛ زیرا هیچ کس نگفته و جایز نشمرده که طلبه‌ای، دانش‌پژوهی خود را رها کرده و به عبادت تنها اشتغال ورزد. بلکه منظور آن است که طالب علم، اوقاتی را که در راه علم صرف نمی‌کند به عبادات مستحبی و نوافل اختصاص دهد و از بیکارگی و صرف وقت در مباحثات، و نیز خواندن مطالبی که نفعی برای دین او ندارد، مثل روزنامه‌های سیاسی و حکایتها و داستانهای خالی از عبرت و پند، بکاهد.

از دیگر واجبات

و واجب است بر طالب علم که قرائت قرآن کریم را در طول شبانه روز ترك نگوید و آن قرائت را، به اندازه توانایی خویش، با تدبر و تأمل در ریزه‌کاری‌ها و معانی آیات همراه سازد، و در آیاتی که به اشکال برمی‌خورد به تفسیر مراجعه کند. و نیز واجب است بر او که در گفتار و رفتار و مطالعه، آنچه را که بیهوده است و بدو ارتباطی ندارد واگذارد.

اگر زمانی احساس کرد کسالت و خستگی به درون او راه یافته و او را از مسائل علمی باز می‌دارد پس باید قلب خود را - چنانکه در حدیث وارد شده - با حکمت‌های تازه، آسودگی و شادایی بخشد، و از برداختن به‌بازیه‌ها و بیهوده کاری‌ها دوری کند. و باید از خواندن اشعار و داستانها دوری گزیند مگر آنهایی را که حاوی عبرت و پند است و هم چنین باید برای شادایی و استراحت روح، کتابهایی از این دست را که مشتمل بر فنون متعدد است فراهم آورد، تا بدین وسیله از حرکت مداوم در يك مسیر، خسته و فرسوده نگردد و ذهنش دچار جمود نشده و اندیشه و ذوقش نیز به کودنی و عقب ماندگی گرفتار نیاید؛ زیرا خستگی و جمود، نقطه پیدایش وسواس و بد خلقی، و مانعی برای تیز هوشی و فطانت است.

از بهترین کتابهایی که در جهت رفع خستگی تألیف شده، یکی کتاب کشکول شیخ بهایی است، و دیگر کتاب المستطرف فی کل فن مستطرف، و نیز عقدالفرید از ابن عبدربه، و محاضرات از راغب [اصفهانی]، و امثال اینها. گاهی مطالعه تاریخ، سیره، و شرح زندگانی علما و صلحا نیز، طالب علم را فایده

می‌بخشد.

خوشبینی به علما و بزرگان

و باید طالب علم نسبت به علما گمان نیکو داشته باشد. و این، راز موفقیت و وسیله کامیابی و پیروزی است.

و بدگمانی به آنان، شقاوت و بدبختی به بار می‌آورد، بلکه گاهی به کفر و گمراهی و جهل مرکب می‌انجامد. پس باید در کلام آنها با عنایتی کامل و تدبیری راستین نگریست؛ زیرا خداوند متعال برای هر چیزی سببی نهاده است که طالب آن، باید در جستجوی آن سبب برآید و از اسباب تعلیم هم یکی استاد است و عنایت به استاد حاصل نمی‌آید مگر با خوش بینی و حسن ظن. و این [قاعده] در تمام علوم شعری و عقلی و صنعتها جاری است، اگر شیخ ابوعلی بن سینا به ارسطو و فارابی خوش بین نبود، آن توجه کامل در فهم کتابهای آنان، و آن مقام شامخ در فلسفه، هرگز برای او حاصل نمی‌شد. و همین طور اگر به جالینوس و بقراط گمان نیک نداشت و در نوشته‌های آنان با تأمل نمی‌نگریست هرگز بدان جایگاهی که در طب رسید، واصل نمی‌شد. و اگر ریاضی‌دانان متأخر، به اقلیدس حسن ظن نمی‌داشتند، تمام آنچه را که با اولین نگاه، معنای آن را نمی‌فهمیدند، کنار می‌نهادند و آنچنان که باید، در آن نمی‌اندیشیدند و در نتیجه، اشتباه خودشان آشکار نمی‌شد، و از آنچه که آن استاد بدان دست یافت محروم می‌ماندند و هم چنین اگر طلاب علوم دینی، نسبت به بزرگانی از علما - مانند شیخ طوسی و علامه و سید و دیگران - خوش بین نبوده باشند و آنچه را که در نگاه نخستین به معنایش پی نبردند، طرد کنند، و تا رسیدن به اهداف آنان در آن نیندیشند، پس سزاوار است [بر این گونه طلاب]، که از حق و حقیقت، دور مانند. البته مقصود ما این نیست که این بزرگان، معصوم از خطا هستند، بلکه منظور این است که جایز نیست در اولین برخورد، سریعاً آنان را تخطئه کرد. و نیز واجب است بر طالب علم که عادت به تعصب و خشکی نسبت به کتاب خاص یا طریقه‌ای خاص پیدا نکند، به ویژه در فقه، که این حرکت به معنای تقلید و پیروی دیگران است. بسیار دیده شده که طلاب، به تبعیت از مؤلفین دیگر، تنها به نوشته‌های جدید اکتفا می‌کنند، در

حالی که اساتید و اساطین علم، در میانه سدهٔ چهارم تا دهم (هجری قمری) می‌زیسته‌اند. و حتی پاره‌ای از طلاب، در آنچه که از «ابن جنید» و «ابن ابی عقیل» و «علی بن بابویه» نقل شده، تأمل و دقت نمی‌کنند. فتوای آنان را نسخ شده و غیر قابل نظر می‌دانند. در حالی که این خود يك لغزش و خطاست و باید که در تمامی فتاوی به دیدهٔ تأمل بنگرند.

و بدان که (رشته‌های) علوم شرع، بسیار است و کمتر اتفاق می‌افتد که شخصی در تمامی آنها، کاردان و صاحب مهارت گردد. و لذا بر هر طالب علمی واجب است که بخشهایی از این علوم را برگزیند که:

أ- فائدهٔ آن برای مردم بیشتر باشد.

ب- در جهت تمایل و رغبت به دین، از قوت دعوت بیشتری برخوردار باشد.

ج- در جهت رهایی از گمراهی نیز، از توانایی بیشتری برای نجات بهره‌مند باشد.

و از آنجا که فراگیری و آموزش همه این علوم، واجب کفایی است، اگر در يك رشته، تعداد عالمان، افزایش یافت، و در رشته دیگر رو به کاستی یا نابودی نهاد، پس بر طلبهٔ مستعد واجب است که این رشته را برگزیند، هرچند که منزلت و منافع دنیایی او در رشتهٔ دیگر نهفته باشد. و این از نشانه‌های اخلاص نیت در راه فراگیری دانش است. و از همین امر دانسته می‌شود که هدف این دانشجو، تنها خداوند متعال است.

علوم مورد نیاز همهٔ رشته‌ها
گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پران بن علوم اسلامی
علوم عمومی هستند که در همهٔ رشته‌ها، بدانها نیاز هست. مانند:

* زبان عربی: هیچ کسی از دانستن زبان عربی بی‌نیاز نیست. چه واعظ باشد یا محدث یا مفسر یا فقیه، یا متکلم.

* علم قرائت: هر دانش پژوهی باید علم قرائت را بداند. هر چند اگر به قرائت یکی از قراء هم اکتفا کند و باقی را واگذارد باز کافی است؛ زیرا حفظ کلمات و الفاظ قرآن از واجبات است و این هم وظیفهٔ اهل علم می‌باشد و از همین

رهگذر است که معجزه بودن قرآن، پایدار می‌ماند. قرآن مهمترین چیزی است که رسول خدا(ص) بر آن تکیه داشت و به فراگیری و آموختن آن، امر می‌فرمود.
* سیره: طالب علم باید از سیره پیامبر(ص) و صحابه مشهور، و نیز غزوات آن حضرت - که در تاریخ بسیار ذکر شده - آگاهی داشته باشد.

* حدیث: و هم چنین باید از احادیث پیامبر(ص) و اهل بیت او علیهم السلام نمونه‌های خوب و شایسته‌ای را بداند؛ زیرا با نگرستن در آن احادیث است که ایمان در قلب آدمی استقرار می‌یابد، و بر راستی آنان در نبوت و امامت، یقین حاصل می‌شود. و شاخصترین چیزی که موجب آگاهی انسان نسبت به باطن کسی می‌شود، همانا تتبع و بررسی در رفتار و صفات آن شخص است.

* اصول اعتقادات: و واجب است بر طالب علم که بر اصول مذهب و آنچه که به اعتقادات وابسته است، معرفت داشته باشد. جهل و ناآگاهی نسبت به این مسائل، آن اندازه که از مردمان عامی پذیرفته می‌شود، از (طائفه) علما مورد چشم‌پوشی و بخشودگی نیست زیرا هر عالمی، احتیاج به بحث و تقریر و تعلیم دارد و این امور جز از رهگذر علم تفصیلی امکان پذیر نیست. بر خلاف عوام مردم، که نوعاً به دانستن مختصر و اجمالی، اکتفا می‌کنند، هر چند در بیان اهداف خودشان هم توانایی نداشته باشند.

طالب علم باید این علوم را که ذکر شد مقدم بدارد بر علمی که می‌خواهد در آن تخصص و مهارت به دست آورد. و نباید در فراگیری علمی قدم پیش گذارد مگر آنکه مقدمات آن را تکمیل کند. مثلاً برای پرداختن به «تفسیر» و «حدیث» باید ابتدا در ادبیات عرب به حد کمال رسد و بخشی از فقه و کلام را نیز آموخته باشد.
یا مثلاً زمانی به علم کلام روی آورد که علم «منطق» را فرا گرفته و در تشخیص ادله مهارت یافته باشد و باید به گفتار بعضی از محدثین عامه (اهل سنت)، مانند «نووی»، که گفته: «فراگیری علم منطق، به اجماع علما، حرام است»، واقعی ننهد؛ زیرا این گونه مسائل باعث بیرون راندن همه خردمندان و اندیشمندان از حوزه دین، و در نتیجه منحصر ساختن دین داران به عوام و جهال خواهد شد.

و این عیناً همان ادعایی است که کفار نسبت به متدینین ابراز می‌دارند. و محدث نامبرده نیز آنان را در این ادعا یاری کرده است، در حالی که او نیندیشیده که انسان، به واسطه اعتقاد به دلیل و برهان است که «انسان» است.

فقه

مشکلترین علوم، علم فقه است یکی به دلیل زیاد بودن مقدمات آن و دیگری آنکه: يك فقيه امکان ندارد در رشته خود مهارت کافی به دست آورد مگر آنکه از استعدادی جامع بهره‌مند باشد که این کمتر برای کسی اتفاق می‌افتد. کسی که همواره با تدریس ممارست داشته، و استعداد افراد را بررسی کرده باشد می‌داند که پاره‌ای از ذهنها مستعد درك مسائل ادبی هستند، و فهم منطق و ریاضی بر آنها دشوار است؛ زیرا آن توانایی لازم برای تحلیل مسائل را ندارند و نمی‌توانند معانی و مفاهیمی را که به ذهنشان وارد می‌شود، مقدمه‌چینی کرده نتیجه بگیرند یا صغری و کبری آنها را از هم تمیز دهند. و لذاست که علم کلام مناسب با این افراد نیست. اینان در بعضی مسائل فقه نیز کند و دیر یابند و علم اصول نیز بر آنها دشوار است و تنها به اموری که نیازمند فکر و تحقیق نیست و به ذوق و نقل می‌انجامد، بسنده می‌کنند.

بعضی از افراد و اذهان در برخورد با اخبار و تواریخ، هیچ توجهی به قرائن صدق و کذب آنها ندارند و به نقل تنها، و خالی از هر قرینه‌ای می‌پردازند. نزد اینان اخبار «متواتر» مانند «آحاد»، و «راجح» مانند «مرجوح» است. آنها سلیم النفس، ساده‌اندیش، و خوش گمان نسبت به همه چیز، هستند.

برای اهل تحقیق درك دقیقترین دانشها و مشکلترین مسائل، آسان است. هر چند که همین ذهن دقیق اهل تحقیق، گاهی از درك لطافت‌های ادبی و زیباییهای گفتاری، ناتوان می‌ماند.

و این در حالی است که ذهن يك فقيه باید مستعد درك همه این امور باشد؛ زیرا فقه، تمام این اقسام را در بر می‌گیرد بر خلاف فلسفه و ریاضی و نحو و غیره که هر کدام نیاز به يك نوع استعداد خاص خود دارد. و لذا کمتر کسی، آن مهارت کافی را در فقه می‌یابد، با وجودی که پیشقدمان در این رشته - بر خلاف سایر

رشته‌ها - بسیار زیادند.

و همچنین چون موضوع فقه، پیرامون «افعال مکلفین» است و افعال مکلفین هم، مشتمل بر تمام کارها و وابسته به همه موجودات است پس باید ذهن فقیه به گونه‌ای باشد که درک امور ذیل بر او آسان جلوه کند:

* اعداد و مساحتها و حساب.

* تاریخها و سیره‌ها.

* اخلاق مردم، و عاداتهای آنان در نقل اتفاقات، و نیز چگونگی تأثیر این

عادات در تغییر وقایع.

* امراض نفسانی و خلوص نیت در عبادات.

* نحو، صرف، محسنات گفتار و لغت.

* معاملات و حیل‌های معاملاتی، و عادات تجار در شیوه کارشان و نیز

چگونگی زیان وارد شدن بر آنها.

* سیاستها و غیر اینها.

و ذهن مستعد برای فهم تمام این امور گوناگونی که ذکر شد - و نیز آنهایی که ذکر نکردیم - اندک است. و این چنین است که شخص نامستعد، چهره این علم را دگرگون می‌کند و زمانی آن را به سوی فلسفه می‌کشاند، زمانی به سوی ادبیات، و در وقتی دیگر به سوی آنچه که متناسب با اندیشه او، و در راستای فهم و ضمیر اوست. «وکل میسر لما خلق له» (هر که را از بهر کاری ساختند).

فقیه باید حافظه قوی، دقت نظر، درک جان کلام مخاطب، را در خود جمع داشته باشد و اینها صفاتی است که غالباً در یک ذهن گرد نمی‌آید. رشته فلسفه را «توانایی حافظه در تحلیل‌گری» کافی است. در اصول و کلام و منطق نیز این چنین است. تفسیر و حدیث را «قدرت به خاطر سهاری و ذوق ادبی» بس است. در علم رجال و تاریخ نیز «ذکاوت و هوشیاری نسبت به قرائن صدق و کذب خبر و وجوه تعادل و تراجیح» کفایت می‌کند.

هدف من از این زیاده‌گویی آن بود که مبدا حسد، تورابدان سوی کشد که نمود با الله، بر فقها خرده‌گیری و آن اشتهار ایشان در مشرق و مغرب زمین، و

موقعیت مهمشان در دلها را اغراق آمیز بدانی، و در نتیجه گامهایت بلغزد بعد از آنکه ثبوت یافته بود. فقها در صفات خویش، یگانه اند.

مردم به چه چیز نیازمندند؟

آن علمی که بیشتر مورد نیاز مردم است، مستعدین فهم آنها نیز بیشترند و راه دستیابی به آنها نیز آسانتر است. مانند قرآن، زبان عربی، اصول دین، معارف، موعظه‌ها، بیان سیره‌ها، اخلاق، علم کلام، دفع شبهات مخالفین، بیشترین آیات قرآن نیز در این زمینه‌ها وارد شده است.

به طوری که آیات مربوط به فقه حدود پانصد آیه، و دیگر زمینه‌ها، بیش از شش هزار آیه گفته شده است. و این نیست مگر به خاطر احتیاج شدید مردم بدانها، و اهمیت داشتن آموزش آنها به مردم. مواعظ و معارف، حکم آب را برای زندگانی انسانها دارند. و فقه برای آنها به منزله جواهرات گرانبها و سنگهای قیمتی است. و البته هر يك ارزشی ویژه خود دارد.

طلبه و اخلاق

يك طالب علم باید در تهذیب نفس خویش کوشا باشد و خود را به اخلاق فاضله آراسته سازد. و در این راه تنها به خواندن احادیث وارد شده بسنده نکند، بلکه عمده آن است که با اهل اخلاق همنشین و معاشر گردد. و اعمال خود را بر آنان عرضه بدارد و عیوب و کاستی‌های خویش را دریابد و از آنان راههای اصلاح نفس را بجوید.

پیراستن نفس از پستی‌ها، ساده‌تر از نیکو ساختن خط (یعنی خوشنویسی) نیست، و همچنین از تکمیل هنرهایی که نیاز به تمرین مداوم، نزد استاد کار ماهر دارد.

چگونه ممکن است انسان بر کمبودها و کاستی‌های نفس خویش پی برده و به راههای درمان آن هدایت شود (و نیاز به مربی و استاد نداشته باشد؟) در حالی که در کارهایی چون نجاری و بنایی و پزشکی، برای پی بردن به نقایص، نیاز به استادی بالا دست است که تنبّه و تذکار بدهد و از راههای انحرافی باز دارد.

جاهلان صوفیه و عوام آنها، راه را به خطا رفتند و امور را درهم ریختند و اهداف مهم شریعت را باطل ساختند. آنها مردم را از بزرگترین علوم دینی متنفر کردند؛ زیرا اغلب برای خود مرشد جاهل و فاسقی را بر می‌گزیدند که متصف به اخلاق پست و صفات زشت بود. دنیا دوستی و جاه‌طلبی، آنان را به ادعاهای باطلی کشاند. تا آنجا که کردار آنها سبب شد مردم از تهذیب نفوس و اصلاح قلوب و روی به خدا نمودن و توجه به سعادت اخروی روی گردان شوند؛ زیرا گمان می‌کردند که «تصوف» یعنی همین اعمال، و لذا جایز نیست که کسی دنبال عرفان باشد و گرد علوم تصوف بگردد. «ارشاد» جز برای کملین علمای شریعت جایز نیست. برای دیگران جز به لغزش افتادن، یا تنها حفظ الفاظ و اصطلاحات بی‌فایده، چیز دیگری نیست. هیچ بعید نمی‌باشد که قاضی نورالله شوشتری از آنها [کملین علماء شریعت] باشد. شیخ بهائی و پدر علامه مجلسی رحمهما الله نیز بدانان متمایل بودند؛ زیرا در علوم شریعت به کمال رسیده بودند.^۲ امثال این بزرگان، بدعتها و خرافات را - مانند بلند نگهداشتن شارب (سییل) - ترک می‌کنند و به جای آنها به پارسایی و عزلت و ریاضتهای شرعی می‌پردازند.

وظیفه حکما و متکلمین

بر حکما و متکلمین واجب است که میزان درک شنوندگان خود را بدانند و به اندازه عقلشان با آنان سخن بگویند؛ زیرا در ذهن آنان - از لوازم و ملزومات - اموری یافت می‌شود که در ذهن خواص نیست. گمان و توهم آنان - بر خلاف اندیشه علماء - از هر کلمه‌ای، متوجه چیز دیگری می‌شود. مثلاً اگر برای آنان گفته شود: «الله للذین کالبناللبناء» - یعنی رابطه خداوند با دنیا مثال رابطه بنا است با ساختمان» چنین برداشت می‌کنند که آفریدگان در تداوم وجود، بی‌نیاز از خالق هستند. یا اگر گفته شود: «إنه كالشمس للضوء» - یعنی رابطه خداوند با دنیا مثل رابطه خورشید است با روشنایی» چنین می‌فهمند که علم و اختیاری در واجب [الوجود] نیست. یا اگر گفته شود: «هو كالروح بالنسبة إلى الجسد» - یعنی رابطه خداوند نسبت به

۲ - پیرامون انتساب مرحوم ملا محمد تقی مجلسی (پدر علامه مجلسی) به صوفیه و عدم صحت آن، به مقدمه کتاب «مهدی موعود» - ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار، نوشته آقای علی دوانی مراجعه فرمایید.

دنیا مثل رابطه روح است نسبت به جسد»، از آن «حلول» را برداشت می‌کنند. و اگر گفته شود: «إِعَادَةُ الْمَعْدُومِ مُمْتَنِعَةٌ - بازگرداندن چیزی که به عدم پیوسته غیر ممکن است» از آن نفی معاد را می‌فهمند. و هم چنین اگر گفته شود:

«احتیاج الممكن إلى الواجب لإمكانه لا لحدوثه و...^۳ نیازی را که ممکن الوجود به واجب الوجود دارد به خاطر همان امکان ذاتی اوست، نه به خاطر حادث شدن و...».

از این نیز نفی صانع را می‌فهمند؛ زیرا قدیم زمانی، بی‌نیاز از مُحَدِّث (حادث کننده) است.

از وظایف دیگر طالب علم

شایسته است بر تو که از معاشرتهای خالی از تعلیم، با مردم بکاهی، بویژه با ثروتمندان و مترفین و دنیا خواهان. باید آنچه را که آخرت را از یاد تو می‌برد و میل و رغبت به دنیا را در تو ایجاد می‌کند، رها کنی، و با صالحان و پارسایان و اهل عبادت همراه گردی؛ زیرا این عمل به طور کلی در تهذیب نفس مؤثر است.

چه بسا نادانی بپندارد که در صدر اسلام، «مجتهد» و «مقلد» و «علم اصول» و «علم نحو» وجود نداشته و «مدرسه» و «خانقاه» و «مرشد» و «ذکر» و «حلقه» ای در کار نبوده است پس به این افراد (و گفتارشان) نباید توجه کنی؛ زیرا دشمنان علم در هر زمان زیاد بوده‌اند و در عصر ما - به جهت غلبه کفار و نصاری - بیشتر هم شده‌اند. اگر بنا باشد که هر چه در صدر اسلام وجود نداشته، اکنون حرام باشد، پس ساختن مدارس، آموختن نحو و صرف، حفظ اصطلاحات حدیث و نقل و روایت آنها و اجازه روایت - چنانکه میان اهل حدیث متداول است - نیز باید حرام باشد. [در صورتی که چنین نیست].

گمان خود را نسبت به مردم و خداوند متعال نیکوگردان. و آخرین سفارش من ورع و تقوا است.

خداوند ما و شما را در راه خشنودی خود موفق بدارد.

.....
۳ - کلمه ای که در اینجا بود به صورت «بینته» آمده است که سنخیتی با اصل عبارت ندارد و ظاهراً در آن تصحیفی صورت گرفته است.